

تمثیلات

شش نمایشنامه و یک داستان

میرزا فتحعلی آخوندزاده

ترجمه: میرزا محمدجعفر قراجه‌داغی



تمثیلات

شش نمایشنامه و یک داستان

میرزا فتحعلی آخوندزاده

ترجمه: میرزا محمدجعفر قراجه‌داغی

مقدمه: دکتر یعقوب آژند

به کوشش: سلمان مفید



انتشارات مولی

هتوان و نام پدیدآور: تمثیلات، شش نایبشامه و یک داستان امیرزاقفتحعلی آخوندزاده: ترجمه میرزامحمدجعفر قزاقچه‌دانی؛ مقدمه دکتر یعقوب آژند؛ به کوشش سلمان مفید.

مشخصات ظاهری : چهل، ۲۸۰ ص، ۱۵/۵×۱۱/۵ سم.

وضعیت فهرست نویسی : فپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: نحاشنامه ترکی آذربایجانی-- قرن ۱۹م.

موضوع: نمایشنامه ترکی آذربایجانی. — قرن ۱۹ م. — ترجمه شده به فارسی.

شناسه افزوده : قرآن مجید ، محمد جعفر ، ۱۳۱۰ق.، منجم

شناسه افزوده : آژند، معقوب، ۱۳۲۸، مقدمه نویسن.

شناسه افزوده : مفید، سلمان، ۱۳۶۹-.

رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ : ۳/۳۱۱ PL

ردہ بندی دیوے : ۸۹۴/۳۶۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۹۵۱۲۳



امشارات مولیٰ

تهران: خیابان انقلاب- چهارراه انور بخت- شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳-نمابر: ۶۶۴۰۰۰۷۹

وب سایت: www.molapub.com • اینستاگرام: molapub • تلگرام: molapub • ایمیل: molapub@yahoo.com

تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان

میرزا فتحعلی، آخوندزادہ • ترجمہ: میرزا محمد جعفر قراچہ داغی

مقدمه: دکتر یعقوب آرند • به کوشش: سلمان مفید

چاپ اول: ۱۳۹۷ = ۱۴۳۹ • ۱۱۰۰ نسخه • $\frac{۲۱۹/۱}{۹۷}$

ISBN: 978-600-339-073-7 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۷۳-۷

حروفچینی: درجہ کتاب • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



امارات مونی
..... ۵۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

هفت	پیش از هر چیز (مقدمه دکتر یعقوب آژند)
سیزده	تصویر نسخه چاپ سنگی
پانزده	سرگذشت میرزا فتحعلی آخوندزاده به قلم خودش
بیست و دو	نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا محمدجعفر قراجه‌داغی
بیست و هشت	نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا یوسف‌خان

*

سی و دو	مقدمه مترجم
سی و چهار	کتاب تماشاخانه در علم تهذیب اخلاق
سی و هشت	فهرست کتاب تیاتر از مؤلف

* * *

تمثیلات

(۲۸۰-۱)

۱	سرگذشت وزیر خان لنکران
۴۱	حکایت خرس قولدوریا سان (دزدافکن)
۸۹	حکایت مرد خسیس
۱۵۳	حکایت وکلاء مرافعه
۱۹۹	حکایت یوسف‌شاه
۲۲۳	حکایت موسی ژوردان
۲۵۹	حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر

پیش از هر چیز

تثاثر حاصل تجربه‌های دیرینه زندگی باستانی یونان بود که بعدها در دوره کلاسیک، با دستگاه فکری و نظام فلسفی آن قاعده‌بندی شد و هاله‌ای از معناهای تراژدی و کمدی به خود گرفت و به پهنه زندگی عمومی یونانیان و بعدها رومیان پا گذاشت. هنگامی که مسلمانان در اوایل قرن سوم هجری رابطه‌ای نزدیک و سودمند با معارف و دانش یونانی و پهلوی و هندی پیدا کردند و به ترجمه آثار آنها پرداختند، مقوله نمایش از نوع تثاثر توجه آنها را چندان برنیانگیخت، چون شرع اسلام، پیشاپیش، مقوله نمایش را با تأکید بر اینکه در زمره لهو و لعب است و اخلاقیات را مخدوش می‌کند، از دایره مباحث کلامی کنار نهاده بود. از این‌رو قاعده‌بندیهای فلسفی ارسطو در باب تراژدی و کمدی از حضور در قلمرو ترجمه محروم ماند و تنوری بوطیقا (فن شعر) او که رسمی دیرینه در جهان اسلام داشت، رابطه‌ای زنده و پویا پیدا کرد. اما مقوله نمایش گرچه در حیطه شرع چندان توفیقی نیافت، ولی در قلمرو عرف و وسیله و برداری شد از برای سرگرمی‌های عوام و حتی خواص و گاه آرایش سخنورانه و نقادانه به خود گرفت و وسیله تهذیب اخلاق و تنبیه اذهان شد یعنی همان چیزی که ارسطو در مقوله تثاثر از آن به ممزیس و کاتارسیس تعبیر کرده بود.

نشانه‌های زیادی از حضور انواع نمایش در جامعه اسلامی ایران در منابع ثبت است. تا اینکه در اوایل سده دهم هجری مولانا حسین واعظ کاشفی که دستی توانا

در مسایل شرع و عرف داشت با نوشتن فصلی در باب «ارباب معرکه» در فوت نامه سلطانی، جامه شرعی به تن آنها کرد و با دیدی دلیرانه زنگ حرمت را از چهره آنها زدود. طوریکه چندی برنیامد که در دوره صفویان، حتی تعزیه از بعضی لحاظ، کسوت نمایش به تن کرد و در اواخر این دوره و ادوار افشاریه و زندیه و قاجاریه، بنا به شرایط اجتماعی، مذهبی و در دایره تجدید، به گونه نمایشی کلان جلوه کرد و به پویش و پیشرفت افتاد. تجدید در دوره قاجاریه که از نزدیکی و ارتباط دو جهان شرق و غرب، از مدتها پیش، فراز آمده بود، دامنه مفاهیم نمایش را گسترش داد و با شناخت تئاتر غرب که در این دوره حاصل شد، تجارب تئاتر جدید جواز حضور در جامعه ایران را یافت و پاره مهمی از مقوله نمایش ایران را به خود اختصاص داد.

در ترکیه عثمانی، ابراهیم شناسی (شینازی) اصلاحگر معروف ادبی، در سال ۱۸۶۰م. نمایشنامه‌ای تک‌پرده‌ای مبتدی بر پایه تئوری تئاتر اروپا نوشت و پس از او نامق کمال و عبدالحق حامد ترخان نمایشنامه‌های متعدد نوشتند و در تئاترخانه استانبول که در سال ۱۸۶۰م. برپا شده بود بر روی صحنه آوردند. نکته قابل توجه اینکه حضور آخوندزاده در صحنه تئاتر بر آنها پیشی دارد و در سال ۱۸۴۹م. یعنی یازده سال پیش از ابراهیم شناسی مبادرت به نوشتن نمایش از نوع تئاتر غربی می‌کند و در این مقوله گوی سبقت را از همگان می‌رباید. خود آخوندزاده بر این مقوله تأکید می‌کند: «پاره‌ای تصنیفات غریبه از قلمم بیرون آمد. مشهورترین و نافع‌ترین آنها در فن شریف دراما یعنی طباطر است» (نامه، ۱۰۵).

آخوندزاده، فتح‌علی

(۱۲۲۸ق. شکی - ۲۴ صفر ۱۲۹۵ تفریس)

میرزا فتح‌علی آخوندزاده در نوحه از محلات شکی آذربایجان به دنیا آمد. پدرش تبریزی و مادرش - نعناع‌خانم - مراغه‌ای (از طایفه مقدم مراغه) بود. پس از آنکه پدر فتح‌علی، میرزا محمدتقی از شکی به تبریز بازگشت، مادر فتح‌علی با زن سابق میرزا محمدتقی نساخت و از شوهر جدا شد و همراه فرزندش به مشکین از توابع اردبیل و نزد عموی خود حاج‌علی علی‌اصغر آخوند رفت. در این زمان فتح‌علی هفت

ساله بود و تا سیزده سالگی در بین ایلات قراداغ گذراند. آخوند علی اصغر فتح علی را به فرزندی پذیرفت و از این بابت او به آخوندزاده شهرت یافت. فتح علی با کمک حاج علی اصغر به تحصیل پرداخت. و حاج علی اصغر در سال ۱۲۴۱ق. همراه عباس میرزا نایب السلطنه به گنجه رفت و فتح علی و مادرش را نیز با خود برد. پس از جنگ ایران و روس و وارد شدن صدمات زیاد به آنها، حاج علی اصغر روانه شکی شد و در آنجا اقامت گزید و فتح علی در این زمان ۱۷ ساله بود. فتح علی از حاج علی اصغر بعدها به نیکی یاد کرد و اینکه او بود که درهای علم و دانش را به روی او گشود و وسایل آموزش او را فراهم کرد. ادبیات فارسی و عربی را به او یاد داد و هنگام سفر به حج او را به یکی از مدرسان گنجه سپرد تا منطق و فقه و اصول به او بیاموزد.

میرزا فتح علی در گنجه با میرزا شفیعا از شاعران و خطاطان آنجا آشنا شد و از او حکمت و عرفان آموخت و او میرزا فتح علی را از تحصیل علوم دینی که می خواست دنبال آن را بگیرد، باز داشت. میرزا فتح علی، پس از بازگشت حاج علی اصغر از سفر حج، همراه او به شکی رفت و در سال ۱۲۴۹ق. برای فراگیری زبان روسی وارد مدرسه ای در شکی شد. حاج علی اصغر در سال ۱۲۵۰ق. او را به تفلیس برد که هم کار کند و هم درس بخواند. او را به عباسقلی بیک معروف به بکی خان سپرد. بکی خان مؤلف و نویسنده و مترجم فرمانروای قفقاز بود و میرزا فتح علی را پس از آزمایش به شغل وردست مترجم در دفتر امور کشوری فرمانروای قفقاز گماشت. میرزا فتح علی در سال ۱۲۵۶ق. مترجم السنه شرقیه شد. شش سال بعد مقام کشوری او به مقام نظامی تبدیل شد و از سال ۱۲۶۲ق. از درجه پایین شروع کرد و تا درجه سرهنگی ارتقا یافت. ولی هرگز شغل سپاهی نداشت و تا آخر همان مترجم زبانهای فارسی و ترکی و عربی و روسی باقی ماند.

میرزا فتح علی به اقتضای شغلی که داشت گاهی به سفرهای مختلف می رفت و در این سفرها با اندیشمندان و نویسندگان آشنا می شد. یک بار هم در سال ۱۲۶۴ق. همراه ژنرال شیلینگ برای تهنیت تاجگذاری ناصرالدین شاه به ایران آمد و با امیرکبیر ملاقات کرد و بعدها فضایل او را ستود و چهارماهی در ایران ماند. میرزا فتح علی با دختر حاج علی اصغر به نام طوبی خانم ازدواج کرد و حاصل این

ازدواج یک پسر به نام رشید و یک دختر بود. میرزا فتح علی شصت و شش سال عمر کرد و در ۲۴ صفر ۱۲۹۵ در تفلیس از جهان رفت.

میرزا فتح علی در سال ۱۸۴۹ق. یعنی یازده سال پیش از ابراهیم شناسی (شینازی) اصلاحگر معروف ترکیه عثمانی، مبادرت به نوشتن نمایشنامه از نوع تئاتر غربی کرد و در این حوزه گوی سبقت را در شرق از همگان ربود. او دلیل پرداختن به تئاتر را تشویقی اعلام می‌کند که ژنرال ورنسوف، فرمانروای قفقاز، با تأسیس نخستین تئاتر در شهر تفلیس در سال ۱۲۶۶ق. از نویسندگان به عمل آورد و به هریک از اهل علم و عمل توصیه کرد تا در این قلمرو بکوشند. از این رو میرزا فتح علی هم «محض استظهار ملت اسلام از این امر غریب، بر سبیل امتحان شش تمثیل و یک حکایت در زبان ترکی» تصنیف و آن را به فرمانروای یادشده، تقدیم کرد تا دیگران با آگاهی از تئاتر به این امر مبادرت کنند و تئاتر در جهان اسلام شهرت پذیرد. میرزا فتح علی پس از نوشتن نمایشنامه‌ها و حکایت، همواره در این فکر بود که آنها را به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر سازد و در پی فردی آگاه می‌گشت تا این کار را انجام دهد.

نخست میرزا آقا تبریزی دست به کار شد ولی در نیمه راه تصمیم گرفت به جای ترجمه، با الهام از آنها، نمایشنامه بنویسد. میرزا فتح علی با جلال الدین میرزا از شاهزادگان فاضل قاجاری مشورت کرد تا فردی متبحر «این تمثیلات را به همان قواعد و شروط و رسوم که در کتاب اشاره شده است، از زبان ترکی به زبان فارسی ساده، بی‌کم و زیاد و بدون سخن‌پردازی و قافیه‌چینی، مطابق اصطلاح خود فارسی‌زبانان در دایره سیاق قلم، نه در دایره سیاق انشاء، ترجمه کند و به چاپ رسانیده، منتشر سازد.» جلال الدین میرزا هم میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی، منشی تحقیق دیوانخانه را پیشنهاد کرد و بدین ترتیب میرزا محمد جعفر دست به کار ترجمه شد و آن را با عنوان تمثیلات در سال ۱۲۸۷ به فارسی برگرداند. رضایت میرزا فتح علی از این ترجمه از نامه‌ای پیداست که به میرزا یوسف خان مستشارالدوله و نیز به خود میرزا جعفر نوشت و از او تشکر کرد: «آفرین، آفرین، صد آفرین به قلم مشکین رقم شما... شرط عمده اینست که در ترجمه به عبارات

اصل نسخه نه چیزی اضافه شود، نه چیزی از آن ناقص گردد. بهتر از این ترجمه نمی‌توان کرد» و بعد به میرزا جعفر توصیه کرد که هر چه زودتر آن را به چاپ برساند. ضمناً به بعضی از کژفهمی‌ها و کاستی‌های ترجمه هم اشاره کرد که آنها را در چاپ اصلاح کند.

هنگامی که آخوندزاده در تفلیس زندگی می‌کرد، این شهر از کانونهای اندیشه غربی و پایگاه روشنفکران روسی، ارمنی و گرجی و به ویژه دکابریست‌ها بود. فشار استبداد تزاری روس سبب شد تا شماری از روشنفکران، برای حل معضل آزادی، به اندیشه‌های لیبرالیستی غرب گرایش یابند و میرزا فتح‌علی هم یکی از آنها بود. اندیشه آزادیخواهی در افکار و اندیشه‌های او راه یافت. آثار نویسندگانی چون چرنیشفسکی، استروفسکی، مارلینسکی، لرمانتف، گریبایدوف، گوگول، بلینسکی و پوشکین و غیره را خواند و با اندیشه‌ها و آرای نویسندگان غرب همچون مولیر، اوژن سو، ولتر، روسو، منتسکیو، هیوم و ارنست رنان آشنا شد. از میان ایرانیان هم آثار میرزا ملکم‌خان، جلال‌الدین میرزا، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله را مطالعه و با آنها مکاتبه کرد. در صدد برآمد تا یافته‌ها و آرای خود را با نمایشنامه‌نویسی و داستان‌نویسی به مخاطبان منتقل سازد. از سال ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۳ ق. شش نمایشنامه کم‌دی انتقادی و یک داستان به سبک و شیوه داستان‌نویسی جدید نوشت. نمایشنامه‌های او ابتدا در روزنامه‌های قفقاز و سپس به صورت یک مجموعه و با عنوان تمثیلات انتشار یافت و در تئاترهای تفلیس روی صحنه رفت. ترجمه روسی این نمایشنامه‌ها هم در تئاترهای سن‌پترزبورگ و مسکو اجرا شد. علاوه بر آنها به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی نیز انتشار یافت.

میرزا فتح‌علی داستان حکایت یوسف‌شاه یا ستارگان گول‌خورده که با فن و تکنیک داستان‌نویسی مدرن نوشت، از یک مأخذ تاریخی بهره گرفت و هدف او نیز انتقاد از نظام مطلقه پادشاهی و وضع دربار دوره صفوی بود. این داستان از نظر ساختار و اصول داستان‌نویسی جدید، داستان کاملی است.

آثار: ۱- داستان

حکایت یوسف‌شاه (ستارگان گول‌خورده) در مجموعه تمثیلات. ترجمه

میرزا محمد جعفر قراچه داغی. طهران، ۹۱-۱۲۸۸ ق.

۲- نمایشنامه

تمثیلات، ترجمه میرزا محمد جعفر قراچه داغی. طهران، ۹۱-۱۲۸۸ ق؛
خوارزمی، تهران، ۱۳۵۶ (وزیرخان لنکران، خرس قولدور باسان، مرد خسیس،
و کلاء مراغه، موسی ژوردان، ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر، داستان یوسف شاه)

* * *

منابع

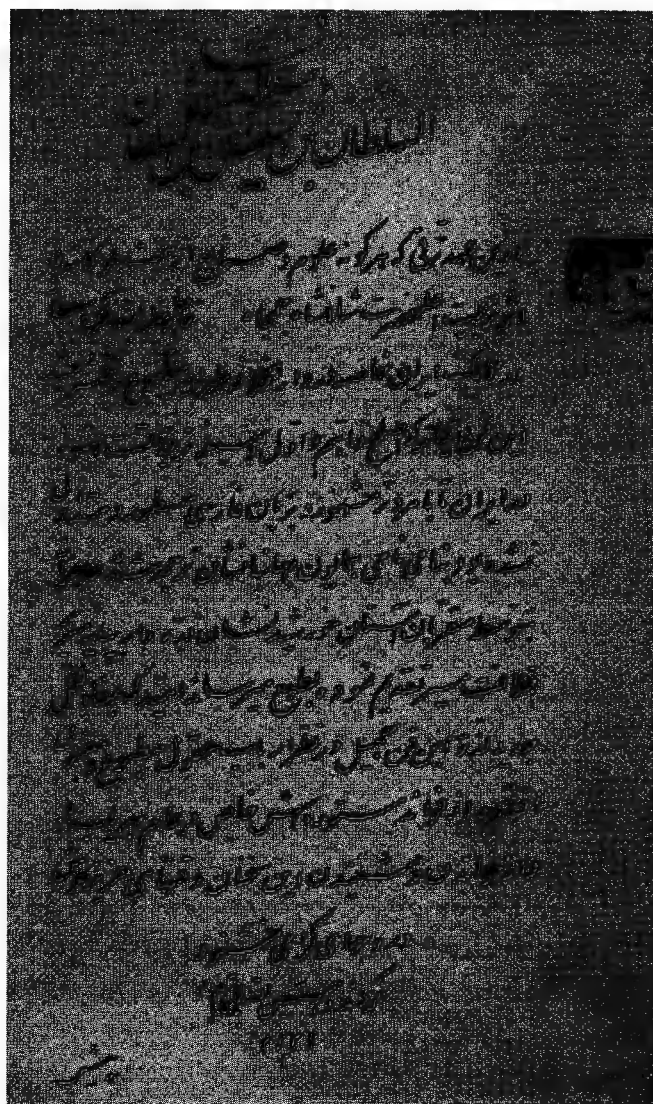
آخوندزاده، میرزا فتح علی، الفبای جدید و مکتوبات، احیاء، تبریز، ۱۳۵۷؛ همو،
مقالات، آوا، تهران، ۱۳۵۱؛ آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا فتح علی آخوندزاده،
خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹؛ آرین پور، یحیی، از صبا تا نیمه، جیبی، تهران، ۱۳۵۱؛
ابراهیم اوف، شرح آرشو میرزا فتح علی آخوندوف، بادکوبه، ۱۹۵۵؛ بامداد، مهدی،
تاریخ رجال ایران، جلد اول، زوار تهران، ۱۳۵۳-۱۳۴۷؛ قاسم زاده، فیضاله و حمید
آراسلی، آثار ادبی میرزا فتح علی آخوندوف، بادکوبه، ۱۹۶۳؛ محمدزاده، حمید و
حمید آراسلی، آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخوندوف، بادکوبه، ۱۹۶۱؛ مولوی،
محمد علی، «آخوندزاده، میرزا فتح علی» دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد اول،
تهران، ۱۳۸۳، صص ۵۷-۱۵۲.

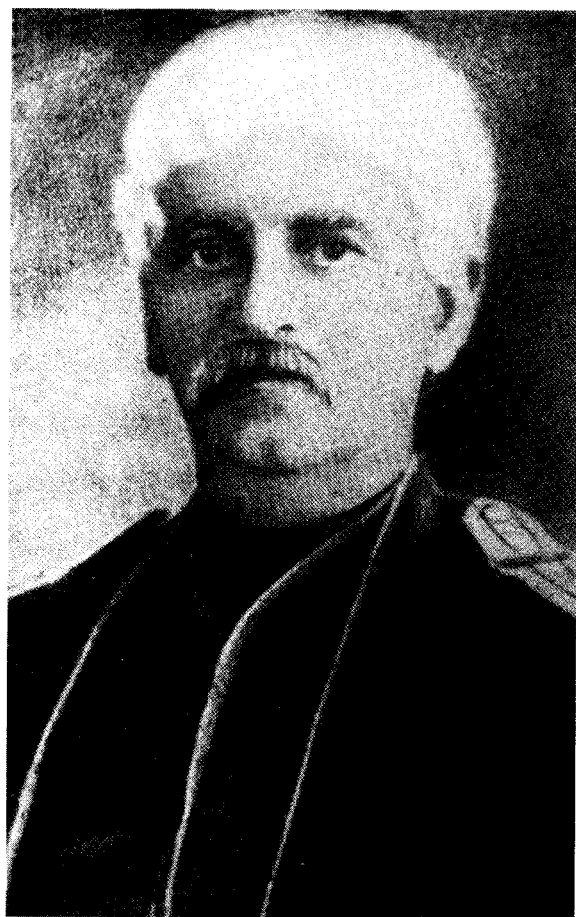
ی- آژند

۹۶/۷/۱

* * *

چاپ حاضر از روی نسخه چاپ سنگی مطبوعه سنة ۱۲۹۱ طهران، کارخانه استاد
کربلایی محمد حسین سامان یافته است. تفاوت های این نسخه با چاپ ۱۳۵۶
انتشارات خوارزمی در ذیل صفحات با علامت "خ" نشان داده شده است.





میرزا فتحعلی آخوندزاده

بیاضغرافیای یعنی سرگذشت کولونیل میرزا فتحعلی آخوندوف که خودش بقلم آورده است

پدر من میرزا محمدتقی بن حاجی احمد، که اجدادش از طوایف فرس است، در اوایل جوانی که خدای قصبه خامنه بود من اعمال تبریز. بعد از معزولی در سنه ۱۸۱۱ مسیحیه بعزم تجارت به ولایت شکی آمده در شهر نخو دختر برادر آخوند حاجی علی اصغر را بحباله نکاح درآورده است. از این منکوحه او در سنه مسیحیه ۱۸۱۲ بوجود آمده‌ام. بعد از دو سال از این تاریخ حاکم ولایت شکی جعفرقلی خان خوبی وفات کرده است. بهمین سبب غربای ایرانی که در تحت حمایت جعفرقلی خان در آن ولایت زندگانی میکردند، قصد معاودت بوطن نموده‌اند. پدر من نیز در سلک ایشان بازنش و فرزندش عازم قصبه خامنه شده است.

بعد از چهار سال مادر من با زن دیگر پدرم، که خامنه‌ای بوده است، براه نرفته؛ از شوهرش خواهرش کرد که او را باتفاق من به نزد عمویش آخوند حاجی علی اصغر که در محال مشکین اردبیل در مصاحبت حاکم سابق شکی، سلیم خان زندگانی میکرد، روانه کند. پدرم خواهرش مادرم را قبول کرده، او را با من به نزد عمویش فرستاده است. من از این تاریخ از پدرم جدا شده، دیگر او را ندیده‌ام و در نزد عموی مادرم بوده‌ام در قریه هوراند از دهات قراداغ. بعد از یک سال آخوند حاجی علی اصغر به تعلیم و تربیت من شروع کرده است. اول قرآن را بمن یاد داده

بعد از اتمام قرآن آهسته آهسته از کتب فارسیه و عربیه بمن درس گفته است. این آخوند حاجی علی اصغر فاضلی بود ممتاز و از جمیع علوم اسلامی، خواه فارسیه، خواه عربیه، اطلاع کامل داشت و مرا به فرزندی قبول کرده، من بین الناس بحاجی علی اصغر اوغلی مشهور شده‌ام.

آخوند حاجی علی اصغر بعد از دو سال از قریه هوراند بمیان ایل انکوت قرارداد ارتحال کرده، در اوبه ولی بکلو ساکن شد. در آن اوقات مصطفی خان شروانی نیز نزدیک قشلاقات ایل انکوت در محل موسوم بشکراو مسکن داشت.

از این خان حمیده خصال پدر ثانوی من حمایتها دیده است و نیکویی‌های زاید الوصف مشاهده کرده است که از تقریر بیرونست. در این اثنا که تاریخ مسیحیه ۱۸۲۵ بود، برادر بزرگ آخوند حاجی علی اصغر، محمد حسین نام، از ولایت شکی بمحال انکوت آمده، او را با من و مادرم بوطن مألوف درآورد. آخوند علی اصغر در سال اول بشهر گنجه وارد شده، در اینجا مکث کرده، اتفاقاً در سال آینده محاربه دولت ایران با دولت روسیه واقع شده.

مصائبیکه در این محاربه با آخوند حاجی و عیالش رو داده است و بلیاتیکه ایشان دوچار آنها شده‌اند و از جمیع اموال و اجناس خودشان که در قلعه گنجه بتاراج رفته است، محروم مانده مفلس گشته‌اند، گنجایش تحریر ندارد.

القصه، بعد از شکست لشگر ایران، آخوند حاجی علی اصغر با عیال خود بشهر نخو آمده، آرام گرفت و در اینجا در قربیت من کمال اهتمام مصروف داشت و زبان فارسی و عربی با من خوب یاد داده، حتی مرا بتکلم زبان عربی مثل طلاب لزگیه داغستان معتاد کرد.

در اول سال ۱۸۳۲ آخوند حاجی علی اصغر را سفر حج پیش آمد و مرا آورد، در گنجه در نزد آخوند ملا حسین بخواندن کتب منطقیه و فقهیه گذاشته، خودش عازم مکه شد.

تا این تاریخ من بغیر از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمیدانستم و از دنیا بی‌خبر بودم و مراد پدر ثانویم این بود که من تحصیل علوم عربیه را تمام کرده، در

سلک روحانیون تعیش بکنم. اما قضیه دیگر رو داده، باعث نسخ این نیت شد. تفصیل آن اینست:

در یکی از حجرات مسجد گنجه از اهل این ولایت شخصی مقیم بود میرزا شفیع نام که علاوه بر انواع و اقسام دانش، خط نستعلیق را خیلی خوب می‌نوشت. این میرزا شفیع همانست که در مملکت غرمانیا سرگذشت و فضل او را در اشعار فارسیه بقلم آورده‌اند. من بفرمایش پدر ثانوی خودم هر روز پیش این شخص رفته، مشق خط نستعلیق می‌گرفتم. تا اینکه رفته رفته میان من و این شخص محترم الفت و خصوصیت پیدا شد. روزی این شخص محترم از من پرسید: میرزا فتحعلی! از تحصیل علوم چه منظور داری؟ جواب دادم که می‌خواهم روحانی بشوم. گفت: می‌خواهی تو ریاکار و شارلاتان بشوی؟ تعجب کردم و حیرت نمودم که آیا این چه سخن است. میرزا شفیع بحالت من نگریسته، گفت: میرزا فتحعلی، عمر خود را در صف این گروه مکروه ضایع مکن. شغل دیگر در پیش گیر. وقتیکه سبب نفرت او را از روحانیون پرسیدم، شروع کرد بکشف مطالبی که تا آن روز از من مستور بود و عاقبت تا مراجعت پدر ثانویم از حج، میرزا شفیع جمیع مطالب عرفانیت را بمن تلقین کرد و پرده غفلت را از پیش نظرم برانداخت. بعد از این قضیه از روحانیت نفرت کردم و نیت خود را تغییر دادم و بعد از مراجعت پدر ثانویم از حج به نخو برگشتم و باز چندی بخواندن بعض کتب عربیه از آن جمله بخواندن کتاب «خلاصة الحساب» شیخ بهایی مشغول شدم: در این اثنا در شهر نخو مکتب روسی گشاده شد. به تجویز پدر ثانویم بخواندن زبان روسی میل کردم. یک سال در این مکتب زبان روسی را یاد می‌گرفتم. چون بزرگ شده بودم، زیاده از یک سال نتوانستم که در اینجا مشغول تعلّم بشوم. بعد از یک سال در تاریخ ۱۸۳۴ پدر ثانویم مرا برداشته، به تفلیس آورد و به سردار روس بارون روزین عرضه داد و توقع کرد که مرا در دفترخانه خود بخدمت مترجمی السنة شرقیه بردارد و یک نفر از محرران روسی را نیز به تعلیم من مقرر فرماید تا که در زبان روسی دانش من قدرت گرفته باشد. نمیدانم که بچه زبان از این سردار شکرگذاری بکنم. این امیر فرشته خصال

ملتسمس پدر ثانویم را فوراً قبول کرده، التفاتها در حق من ظاهر فرمود که از وصف آنها عاجزم؛ و از آن تاریخ تا امروز من در حضور سرداران قفقازیه در منصب مترجم السنه شرقیه مقیم و از هر یک ایشان انواع التفاتها و مرحمتها دیده‌ام و فی‌الجمله اوضاع دارم و صاحب نشان کولونیلی شده‌ام. خاصه از جنرال فیلد مارشال قنیزار وارانصوف مرحوم شاگردم که بعد از بارون روزین ولی‌النعمه ثانوی من بود و بواسطه التفات این امیر کارداران و حکیم در من قابلیت تصنیف بروز کرد. شش قامیدیا یعنی تمثیل در زبان ترکی آذربایجانی تألیف کردم و معروض داشتم. مورد تحسین زیاد و مشمول انعامات وافره آمدم. تمثیلاتم را در تیاتر تفلیس که احداث کرده این امیر فیاض است، درآوردند. از حضار مجلس تیاتر آفرینها و تعریفها شنیدم.

بعد از آن حکایت یوسف‌شاه را باز در زبان ترکی تصنیف کردم. این هفت تصنیف به زبان روسی ترجمه شده، به چاپ رسیده است و درخصوص آنها تعریف نامها در ژورنالهای پترزبورغ و برلین بقلم آمده است.

در سنه ۱۸۵۷ مسیحیه از برای تغییر الفباء اسلام در زبان فارسی کتابچه‌ای تألیف کردم و دلایل وجوب تغییر آنرا در این کتابچه بیان نمودم. در سنه ۱۸۶۳ از ایمپراطور زاده افخم جانشین قفقاس غرافروف میخائیل اجازت حاصل کرده، برای اعلان این خیال عازم اسلامبول شدم. جمیع مخارج سفر را حضرت غراندوف از خزینه مرحمت فرمود و وزیرش غروزی‌نشتن بایلچی روس در اسلامبول کاغذ نوشت که در باب انجام مطلب من در نزد اولیای دولت عثمانیه لازمه تقویت معمول دارد. کتابچه تغییر الفباء را بمعرفی دراغامان ایلچی روس بصدر اعظم عثمانی فوادپاشا پیشنهاد کردم و تمثیلات ترکیه و حکایت یوسف شاه را نیز نشان دادم. کتابچه را در جمعیت علمیه عثمانیه بامر صدر اعظم ملاحظه کردند و در هر خصوص مقبولش یافتند و تحسین نمودند ولیکن تجویز اجرایش را ندارند؛ بعلمت اینکه باز برای عمل چاپ در این کتابچه الفباء بواسطه اتصال حروف در ترکیب کلمات صعوبت مشاهده می‌شد. گفتم که در اینصورت باید تغییر کلی الفباء سابق اسلام داده شود. یعنی حروف الفباء اسلام نیز مانند حروف خطوط یوروپائیان باید

مقطعه باشند و خط از طرف دست چپ به طرف راست نوشته شود و نقطه‌ها بالکلیه ساقط گردند و اشکال حروف از الفباء لاطین منتخب گردد و حروف مصوّته کلاً در پهلوی حروف صامته مرقوم شوند. خلاصه الفباء سیلابی مبدّل بالفباء آلفابتی بشود. در قبول این رأی نیز علمای و وزرای اسلامبول موافقت نکردند و عداوت وزیر مختار ایران مقیم اسلامبول، میرزا حسین خان نیز نسبت بمن مقوی عدم موافقت عثمانیان شد. خلاصه، بنیل مرام از اسلامبول برگشتم و لیکن در دولت عثمانیه اگرچه خیالم درخصوص تغییر الفباء سابق اسلام مقبول نیفتاد، اما بخودم نشان مجیدیه با فرمان تحسین درخصوص تغییر الف با انعام کردند.

از میرزا حسین خان در اسلامبول مرارتها چشیدم که ذکر همه آنها باعث صدع است. مشارالیه سابقاً در تفلیس قونسول دولت خود بود و با من در باطن عداوت شدید داشته است. لیکن من از عداوت او غافل بوده و او را دوست خود پنداشته، در خانه او منزل کردم. عاقبت عداوتش بروز کرد و در پیش جمیع وزرای عثمانیه مرا بدخواه دین و دولت اسلام نشان داد. از قراریکه معلوم شد سبب عداوتش این بود که من در تمثیلات ترکیه اخلاق و اطوار ذمیمه ایرانیان را هجو کرده‌ام، چنانکه شرط فن دراماست. چون مشارالیه فن دراما و شروط آنرا نمی‌فهمد و از علوم دنیا بالکلیه بی‌بهره است و بغیر از حيله گری و تزویر و بخل و حسد و حرص و طمع قابلیت دیگر ندارد، لهذا چنان قیاس میکند که این حرکات از بغض من نسبت بایرانیان ناشی شده است. بعد از بروز عداوتش از منزلش بیرون آمدم و در جای دیگر منزل کردم. بعد از معاودت خود به تفلیس درخصوص خیال الفباء کتابچه دیگر بطهران فرستادم. در این کتابچه اشکال حروف را مقطعه قرار داده بودم و لیکن باز از ترس علما رسم خط را بسباق سابق از طرف دست راست بطرف دست چپ نشان داده بودم. در طهران نیز باین خیال ملتفت نشدند و این خیال الان در میان پروغریسیان و قونسورواتوران اسلامبول مسئله گفتگو و مایه مباحثه است.

دیگر در باب مسئله الفباء باجارت بزرگان دولت خودم بصدر اعظم عثمانی عالی‌پاشا کتابچه دیگر از تفلیس فرستادم بانضمام کریتکا بخیالات و تصورات یک

نفر از دانشمندان عثمانی، سعاوی افندی نام، که درخصوص عدم تغییر الفباء سابق اسلام بقلم آورده بود. این کتابچه نیز بی‌ثمر ماند.

درخصوص خیال الفباء منظومه‌ای در زبان فارسی گفته، گزارش^۱ را در آن منظومه بیان نموده‌ام.

بعد از این ماجرا بتاریخ رضاقلی‌خان هدایت تخلص، که ملحقات روضة‌الصفارا تصنیف کرده است، کریتکای مختصر نوشته، بطهران فرستادم و بعد از یک سال بیک قصیده شاعر طهرانی سروش تخلص ملقب بشمس‌الشعرا کریتیکا نوشته، با‌شنایان خودم در طهران ارسال داشتم. و بعد از چندی بخیال اینکه سدّ راه الفباء جدید و سدّ راه سویل‌زاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فتانیزم آنست، برای هدم اساس این دین و رفع فتانیزم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پراتستانترزم در اسلام بتصنیف کمال‌الدوله شروع کردم. این کمال‌الدوله تصنیفیست که نظیرش بدین وضوح و بدین دلایل تا امروز در حق دین اسلام بقلم نیامده است. نه بدان سبب که حکمای اسلامی بمطالیش واقف نبوده‌اند، خیر؛ بلکه واقف بوده‌اند، اما هیچ‌کس از ایشان باظهار معلومات خود تصریحاً جسارت نکرده است.

الان سال عمرم از شصت گذشته است. از مرحمت دولت روسیه در خدمت مقررّه مقیم و از حمایتش بهره‌مندم. یک نفر پسر دارم، یک نفر دختر. دختر مرا بشوهر داده‌ام. پسرم بیست‌ساله است و مراتب علم را در غمنازیّه تفلیس تمام کرده، زبان روسی و فرنگی را بسیار خوب می‌داند و بزبان فارسی و عربی نیز آشناست و در سنه ۱۸۷۴ در اوّل ایون برای تکمیل علوم باونی‌ویرسیتت بلجیک رفته، در آنجا به تحصیل علم مهندسی مشغول است.

بواسطه تصنیف کمال‌الدوله دوستان و هم‌رازان زیاد پیدا کردم. از آنجمله میرزایوسف‌خان است که در آن اوقات در تفلیس از طرف دولت ایران قونسول بود و بعد از آن بوزیر مختاری دولت ایران در پاریس منصوب گردید. دیگر شاهزاده

سرگذشت آخوندزاده / بیست و یک

جوان مرگ جلال‌الدین میرزا ابن فتحعلی‌شاه قاجار بود که با من بنای دوستی و مکاتبت گذاشت و مرا الی غیرالنهاییه گرامی میداشت. افسوس که اجل امان نداد که دوستی من با این شاهزاده فاضل و مستجمع اوصاف حمیده و اخلاق جمیله چندی امتداد یابد. شاهزاده والانژاد در سنه ۱۸۷۰ در عین جوانی جهان فانی را بدرود کرد. دیگر آقاعلی اکبر نام تبریزی مشهور به بابایوف بود که بعد از رفتن فرزندم باونی ویرسیت بلجیک متصل هم جلیس من شده، در مفارقت فرزندم مرا تسلیه بخش میگردید. از این آقاعلی اکبر نام که آدم فهیم و باشعور و از عرفانیت بالکلیه خبردار و در مصاحبت خلیق و خوش رفتار و خوش گفتار است رضامندیها دارم که بتوصیف نمی‌گنجد و بنوعی نسبت باوانسیت پیدا کرده‌ام که اگر یک روزش نبینم، در خاطر خود ملال و افسردگی مشاهده میکنم و علاوه بر این سه نفر، باز دوستان و هم‌رازان بسیار داشتم که نامیدن هر یک فرداً فرداً باعث تطویل است.^۱

۱. میرزا فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، گردآورنده: حمید محمدزاده. باکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ۱۹۶۳، صفحه ۳۴۹ تا ۳۵۵.

نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا جعفر قراجه‌داغی

به میرزا محمدجعفر مترجم تمثیلات ترکیه ساکن طهران
برادر مکرم و مهربان من میرزا محمدجعفر، اطال‌الله عمرکم! کاغذ شیرین شما
رسید، موجب نهایت خشنودی و بهجت قلبی گردید. اولاً از شما یک خواهشی دارم:
جناب مطاع معظم میرزا یوسف‌خان در کاغذ سابق خود مختصر نوشته بود که در
این اوقات نواب اشرف و امجد کامگار شاهزاده آزاده جلال‌الدین میرزا ناخوش
است. از این خبر بسیار پریشان حال شده‌ام. متوقعم که از کیفیت ناخوشی نواب
والایش مرا بزودی اعلام داده باشید که رفع تشویش و نگرانی گردد. از کم‌طالعی
منست که در کل صفحه ایران برای خود همرازی پیدا کردم، او نیز در اول مرحله
آشنایی ناخوش شد. ثانیاً آفرین، آفرین، صدآفرین به قلم مشکین رقم شما. ملا
ابراهیم خلیل را بسیار بسیار مطابق و مرغوب ترجمه کرده‌اید و از اصل نسخه
ترکیه عدول ننموده‌اید. شرط عمده اینست که در ترجمه به عبارات اصل نسخه نه
چیزی زائد شود، نه چیزی از آن‌ها ناقص گردد. بهتر از این ترجمه نمی‌توان کرد.
البته به چاپش اقدام نکنید. عکس خود را در جوف این مکتوب برای شما می‌فرستم
و اگر ممکن شود که در هر کتاب تصویرات افراد مجالس را هم چاپ نموده باشید
فی‌الواقع تحفه بی‌مثل خواهد شد و کتابها حسن دیگر پیدا خواهند کرد، ترجمه
سایر کتابها را به تفلیس فرستادن لزوم ندارد، همه را بچاپ برسانید، وقت خودتان
را فوت نکنید. من به قلم شما بالکلیه اعتبار و اعتماد دارم. بعد از بیرون آمدن از

چاپ سه‌چهار نسخه برای من هم تحفه بفرستید. دیگر غورغ قلیفورد که پرسیده‌اید، هردو اسم یک نفر امیر است. اسم یک شخص است. یعنی غورغ‌ابن قلیفورد. چنان‌که عربها می‌نویسند، سعد وقاص، عمرو عاص، عمر سعد. یعنی سعدابن وقاص، عمرابن سعد، عمروابن عاص. معنی‌اش اینست که اسم و رسم من از این جهت از اسم و رسم غورغ‌ابن قلیفورد حامی جناب لینه ارفع و اجل خواهد شد. دیگر برادر من، قعلجیم به ترکی شراره‌های کوچک آتش را می‌گویند. به فارسی ابیزه و خدره و ستاره‌چه می‌نامند. شما چطور قراجه‌داغی هستید که این لفظ را نمی‌دانید؟ من این لفظ را در قراداغ یاد گرفته‌ام. چون‌که من از هفت سالگی تا دوازده سالگی در قراداغ در قریهٔ هوراند و بعد از آن در میان ایل انکوت در اوبهٔ ولی‌بکلو پرورش یافته‌ام و یک سال قبل از جنگ پاسکوویچ با نایب‌السلطنه رضوان آرامگاه به این طرف ارس به خاک روس هجرت کرده‌ایم.

دیگر حکیم چوللو، بیابانی نیست. چول در زبان ترکی جل اسب را گویند. حکیمی نود سال قبل از این در زی درویشی به عزم سیاحت از ایران به نحو آمده مدتی در این شهر اقامت نموده است، در طبابت و در بعض فنون غریبه مهارت کامله داشته است. اسم این حکیم در این شهر و در حوالی آن مشهور است. چون‌که عادتش همیشه جل پوشیدن بوده. بدین سبب «چوللو حکیم» شهرت یافته است. یعنی حکیم جل‌پوش یا کینک‌پوش. مردم نحو تا امروز این حکیم را واقف اسرار کیمیا می‌پندارند.

ثالثاً برادر مکرم من، در خصوص مکتوبات کمال‌الدوله اشاره نموده‌اید که هنوز نخوانده‌اید. پس از کجا می‌دانید که بطور کج خلقی نوشته شده است؟ کج خلقی وقوع ندارد. اما عیب‌گیری و سرزنش وقوع دارد. این مسئله مسئلهٔ بسیار بزرگست، بیانش محتاج به شرح مطول است، بدین مکتوب نمی‌گنجد. مختصر می‌نویسم که شما باید از شروط کریکا خبردار بوده باشید تا این‌که به این مسئله واقف بشوید. کریکا بی‌عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا و بی‌تمسخر نوشته نمی‌شود.

مکتوبات کمال‌الدوله کریکا است، مواعظ و نصایح نیست. حقی که نه به رسم کریکا، بلکه به رسم موعظه و نصیحت مشفقانه و پدرانه نوشته شود در طبایع

بشریه بعد از عادت انسان به بدکاری هرگز تأثیر نخواهد داشت. بلکه طبیعت بشریه همیشه از خواندن و شنیدن مواعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع به خواندن کریکتا حریص است. به تجارب حکمای یوروپا و براهین قطعی به ثبوت رسیده است که قبایح و ذمایم را از طبیعت بشریه هیچ چیز قلع نمی‌کند، مگر کریکتا و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و مواعظ مؤثر می‌شد گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمة الله، من اوله الی آخره وعظ و نصیحت است، پس چرا اهل ایران در مدت ششصد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشند؛ ظلم و جود آنآ فائاً در تزیاید است نه در تناقص. خلاصه، درین مسئله ما نباید که به مقام مباحثه درآیم. اگر درآیم بی‌شک و شبهه شما مغلوب خواهید شد. فن کریکتا در منشآت اسلامیة تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم‌کیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی آن نافع‌تر از کریکتا وسیله‌ای نیست. کمال‌الدوله کریکتانویس است. نه واعظ و نه ناصح. اگر او واعظ و ناصح می‌شد، او نیز مثل ملامحمد رفیع واعظ قزوینی بنظر می‌آمد و تصنیفش چون تصنیف او «ابواب‌الجنان» بی‌شور و بی‌نمک و بی‌لذت می‌گشت. آیا کسی پیدا می‌شود که با میل قلبی، بدون کسالت، ابواب‌الجنان را بخواند؟ از نام کتابش هم به اصطلاح ترکی «آدمک زهله‌سی‌گیدیر». اما اگر مکتوبات کمال‌الدوله به دست کسی بیفتد خورد و خواب را بر خود حرام خواهد کرد تا این‌که آن‌ها را مثل تشنه بر آب خوانده مطالب آن‌ها را بفهمد و از آن‌ها پند بگیرد و معرفت حاصل کند و بعد از خواندن بلاختیار در آن صدد خواهد بود که هرچه کریکتانویس، قبیح شمرده است بقدر امکان از آن احتراز کند و هرچه که ممدوح شمرده است بر آن عامل باشد. نگاه بکنید که تفاوت نصیحت و کریکتا تفاوت ناصح و کریکتانویس از کجا تا به کجاست. آیا سبب این نوع فضیلت کریکتا بر نصیحت و موعظه چیست؟ سبب فضیلت اینست که کریکتا بر سمت استهزا و تمسخر و سرزنش نوشته شده است و حرص به خواندن کریکتا از این رهگذر است. این سریست خفی که حکمای یوروپا این را دریافت کرده‌اند. ملت من هنوز از این سرّ غافل است. انشاء الله تعالی اگر مکتوبات کمال‌الدوله منتشر گردد ملت من نیز

قدم به دایره تربیت و معرفت خواهد گذاشت. استعداد جبلّی ملت من از استعداد جبلّی امم یوروپا به مراتب بیشتر است. مثال فضیلت کریتکا بر وعظ و نصیحت در پیش نظر خود شماست، چرا دورتر می‌رویم. مثلاً واعظی و ناصحی کتابی نوشته مشفقانه و پدرانۀ عدم وجود کیمیا را در عالم به مردم حالی می‌کند. از طرف دیگر شخصی پیدا شده نمی‌گوید که کیمیا وجود ندارد و نمی‌گوید که به وجود کیمیا اعتبار نباید کرد، فقط حکایت ملاابراهیم خلیل را به رسمت کریتکا و استهزا نوشته بین‌الناس منتشر می‌سازد. کدام یک از این دو نوع تصنیف در طبایع بشریه مؤثرتر است؟ آشکار است که حکایت ملاابراهیم خلیل. چون که به رسمت کریتکا و استهزا نوشته شده است. دیگر فرق کریتکا و نصیحت اینست که نصیحت در مادۀ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق معاصرین و اخلاف اصلاً تأثیر ندارد. اما کریتکا در مادۀ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق معاصرین هم بی‌تأثیر نیست و در مادۀ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق تأثیر کامل دارد و نتیجۀ مطلوبه می‌بخشد. این مطلب نیز محتاج به شرح و بیانات معلوله است. در حقیقت این مطلب، حکمای یوروپا تفصیلات نوشته‌اند و تصنیفات منتشر کرده‌اند و دول یوروپا کورورها خرج کرده در هر شهر بزرگ عمارت‌های رفیع‌البناء به اسم تیاتر احداث کرده‌اند که در آن‌ها مردان و زنان حکایات کریتکا و استهزا را در حق هموطنان خودشان استماع کنند و مجالس تشبیهات استهزاشدگان را مشاهده نمایند و از آن‌ها عبرت‌اندوز شوند. چون که فهمیده‌اند از وعظ و نصیحت به غیر از تضييع اوقات و کسالت طبایع حاصل نیست. شما از کمال‌الدوله تمنای نصایح پدرانۀ مکنید. این قدر بدانید که نصیحت و وعظ خواه مشفقانه و پدرانۀ باشد، خواه تهدیدانه، از قبیل خوف جهنم و امثال ذلک، اصلاً در مزاج انسانی تأثیر و فایده ندارد. جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان و ظالمان و ستمکاران و مردم‌فریبان مکرر اوصاف جهنم را شنیده‌اند و مواعظ و نصایح کم و بیش استماع کرده‌اند. مع‌هذا از عمل بد و خاصیت خودشان دست‌بردار نمی‌شوند. اما کریتکا و استهزا و تمسخر که متضمن رسوایی در برابر امثال و اقرانست مردم را از اعمال ناشایسته باز می‌دارد. هرکس که به خلاف ذلک با شما به مقام مجادله درآید دلایلش را به من اعلام بکنید. من جوابش را با براهینی که

مستندش تصنیفات اشهر فیلسوفان یورپاست می‌دهم و دلایلش را باطل می‌کنم. چرا از کریستکای کمال‌الدوله باید رنجیده بشویم؟ کمال‌الدوله که بیگانه نیست، بلکه هم‌کیش و هم‌وطن و هم ملت خودمانست. گویا برادر یست که به اخلاق و اطوار برادران خود طعنه و سرزنش می‌کند.

رابعاً الفباءِ تو را خواسته‌اید. معلوم بوده باشد که من در ابتدا الفباءِ نو را بدین سیاق وضع کرده بودم که نقاط کلاً ساقط باشد و حروف مصوته، یعنی اعراب، در پهلوی حروف صاعته متصل نوشته شود، بعد جناب روح‌القدس وضع دیگر پیدا کرده است که اتصال حروف نیز در ترکیب کلمات موقوف شده است و کلمات با حروف منفصله و منقطعه نوشته می‌شود. با اسقاط کل نقاط و ادخال کل اعراب به حروف صاعته، مثل الفباهای یورپا. الحق سهولت الفباءِ روح‌القدس زیاده‌تر از سهولت الفباءِ من بود. از آن جهت، من نیز به رأی و صلاح‌دید او، به شرط بعض تصرفات و تغییرات، عدول کرده، نمونه حروفاتش را به وزارت علوم فرستاده‌ام که یا این الفباءِ روح‌القدس را قبول نکنند، یا این که خودشان الفباءِ نو با همین شروط یا هر اشکالی که پسند طبع ایشان باشد وضع نمایند. در این صورت من در نزد خود از الفباءِ روح‌القدس نسخه دیگر ندارم که از روی آن برای شما نسخه‌ای بفرستم. نسخه الفباءِ سابق من هم موقوفست. شما اگر خواسته باشید در وزارت علوم هر دو نسخه را، یعنی الفباءِ سابق مرا و الفباءِ جدید روح‌القدس را ملاحظه کنید کرد. از شما خواهمندم که کتابچه جناب روح‌القدس را که در نزد مطاع معظم میرزا یوسف‌خان در خصوص الفباءِ جدید و لزومیت آن موجود است خوانده باشید. آن وقت خواهید دید که به چه سبب از چهارده میلیون اهل ایران بقدر نصف میلیون صاحب سواد بهم نمی‌رسد. اما در دول یورپا جمیع ملت صاحب سواد است. باقی متوقعم که گاه‌گاه به من مراسله فرستاده باشید. من نیز هرچه مناسب داشته باشد به شما خواهم نوشت.

دیگر در کاغذ خود از جناب روح‌القدس نیز بشدت رنجیده شده‌اید که چرا نوشتجات و رساله‌جات خود را با تعرض و تمسخر نوشته است. می‌بایست واعظانه، ناصحانه در کمال ملایمت بنویسد. بلی، راست است، جمیع نوشتجات و رساله‌جات

جناب روح‌القدس نیز مانند مکتوبات کمال‌الدوله به رسمت کزیتکا نوشته شده است. سبب اینست که جمیع افراد ناس که صاحب سوادند به خواندن آن‌ها حرصی و شوقی دارند که به تقریر نمی‌گنجند. شما می‌خواهید که روح‌القدس برای شما مواعظ مشفقانه و نصایح پدرا نه بنویسد، بدون تعرض و تمسخر، که هر وقت بر سبیل اتفاق به دست شما برسد شایسته التفات هم نشمرده به کنج اطاق اندازید که کاغذش پوسیده شود و مطالبش هم ناشنیده و بر همه کس پوشیده بماند. به‌په، عجب شوق و سلیقه دارید... نه‌خیر... من گمان ندارم که شما صاحب چنان شوق و سلیقه بوده باشید که مواعظ و نصایح را بر کزیتکا ترجیح داده باشید. جناب روح‌القدس در جایی می‌نویسد، دولت انگلیس می‌خواهد که سیستان را جزء افغانستان بکند. وزرای ایران در مجلس مشورت می‌گویند که چاره این کار منحصر است بر این‌که با میرزا آقای خویی مترجم سفارت انگلیس گرم باید ساخت. به سلیقه شما این مطلب را چطور ادا باید کرد که ناصحانه و مشفقانه باشد و هم حالت وزرای ایران را بدین صراحت و لذت بیان کند؟ این اسناد بر وزرای ایران البته بهتان و افتراست. لکن پاره‌ای اعمال از ایشان صادر می‌گردد که به اعتقاد روح‌القدس گویا ایشان در این عقل و شعور هستند و قابلیت ایشان از این کلمات به هر خواننده مفهوم می‌گردد.^۱ باری روح‌القدس و کمال‌الدوله هر دو می‌دانند که انشا را چطور باید نوشت. زمان سعدی و ملا محمد رفیع واعظ قزوینی گذشته است. این عصر عصر دیگر است. می‌گویید که مواعظ و نصایح استماع خواهید کرد و بر آن‌ها عامل خواهید شد، چنان‌که در کاغذ خود نوشته‌اید. کمال‌الدوله و روح‌القدس هر دو می‌دانند که این ادعا مخالف طبیعت بشریه است، بعد از آنکه انسان از مراحل طفولیت به مراحل رجولیت رسیده باشد.^۲

در ۱۵ محرم سنه ۱۲۸۷ (۲۵ مارت ۱۸۷۱) در تفلیس

از میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

۱. این جملات را در حاشیه نوشته و بعداً خط زده است.

۲. میرزا فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، گردآورنده: حمید محمدزاده. باکو: فرهنگستان

علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ۱۹۶۳، صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۰.

نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا یوسف خان^۱

(۲۹ مارت سنه ۱۸۷۱)

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم

در کاغذ بیست و پنجم مارت می‌بایست که این مطلب را نیز در فقره بیان کزیتکا داخل مکتوب برادر عزیز میرزا محمدجعفر نموده باشم، نهایت اولاً در آن مکتوب مناسب ندیدم، ثانیاً همان کاغذ طولانی شده بود. یوچت هم می‌رفت، فرصت نوشتن نداشتیم. الآن این مطلب را که فی‌الجمله خالی از مزه نیست و کم و بیش بر ما نحن فیه مداخلیت دارد محرمانه به شما می‌نویسم که به برادر مهربان میرزا محمدجعفر بخوانید، بعد کاغذ را در نزد خودتان نگاه بدارید.

جناب روح‌القدس در جایی می‌نویسد:

مجلس مشاوره در طهران

مستشار مجلس: دولت انگلیس می‌خواهد، که سیستان را جزء افغانستان بکند،

چه باید کرد؟

ارکان مشورت: باید با میرزا آقای خویی مترجم سفارت انگلیس گرم گرفت.

مستشار مجلس: دول یوروپا در حق دولت ایران چنان و چنان خیال را

۱. در اصل: کاغذ سیم به میرزا یوسف خان.

دارند، چه باید کرد؟

ارکان مشورت: ما هم سفرای ایشان را به مجالس تعزیه راه نخواهیم داد. حالا، میرزا محمدجعفر؟ به سلیقه شما این مطلب را چه طور باید کرد که هم ناصحانه و مشفقانه باشد و هم حالت ارکان مشورت بدین صراحت و بدین لذت و تأثیر بیان گردد؟

این اسناد بر ارکان مشورت شاید افتراست. من ایشان را ندیده‌ام و نمی‌شناسم. لکن بنا بر اعتقاد روح‌القدس پاره‌ای اعمال از ایشان صادر می‌شود که گویا ایشان فی‌الواقع بدین عقل و شعور هستند. چنان‌که نقل می‌کنند یکی از ارکان مشورت در مجلس مشاوره برای تعمیر طرق آهن ظاهراً گفته است: در صورت تعمیر طرق آهن همه شتران ما از مصرفیت خواهند افتاد. چگونه تعمیر این چنین طرق را تجویز می‌توان کرد؟

برادر من میرزا محمدجعفر درجه عقل و شعور وزرای شاه‌عباس اول در حکایت یوسف شاه بر شما پوشیده نیست. نمی‌بینید که وزرای دولت و بزرگان قوم برای نجات دادن شاه عباس از تأثیر نحوست بی‌معنی کواکب چه تدبیر طفلانه بکار برده‌اند؟ اینهم که افترا نیست. تاریخ عالم‌آرا در برابر چشم شماست، نگاه توانید کرد. از دور شاه‌عباس تا این عصر برای ملت ایران در عالم تربیت از تأثیر عقاید باطله ترقیات زیاد رو نداده است. شاید تفاوتی بوده باشد، اما خیلی جزوی. در سیاست مفسدین یا بیان چه حرکت‌های خنک از اولیای سلطنت ناشی شده است که آدم از بی‌تربیتی و وحشی خصلتی ایشان انگشت تحیر به دندان می‌گذرد. اگر این حرکتها را خاطرنشان نکنی آگاه و متنبه نمی‌گردند و در غفلت می‌مانند. اگر خاطرنشان می‌کنی تعرض شمرده می‌شود. پس چه باید کرد؟ اما صلاح ملک و ملت مقتضی آنست که خاطرنشان شود. فن کریکا همین است. این‌گونه مطالب را با مواعظ و نصایح بیان کردن ممکن نیست. وقتی که بیان کردی کریکا خواهد شد، وعظش و نصیحتش نمی‌توانی نامید. امروز در هریک از دول یوروپا روزنامه‌های ساطریق یعنی روزنامه‌های کریکا و هجو در حق اعمال شنیعه هم‌وطنان در هر

هفته مرقوم و منتشر می‌گردد. دول یوروپا بدین نظم و ترقی از دولت کریتکا رسیده‌اند، نه از دولت مواعظ و نصایح. امم یوروپا بدین درجه معرفت و کمال از دولت کریتکا رسیده‌اند، نه از دولت مواعظ و نصایح. شما باید از رومانها، یعنی تصنیفات و ولتر و یوغنی سود، الکساندر دوما و بولدیقوق و از تألیفات سایر حکمای آن اقلیم، مثل بوقل و رینان و غیره اطلاع داشته باشید تا این‌که حقیقت این قول بر شما ثابت گردد. و بر شما یقین حاصل شود که مواعظ و نصایح در امزجه بشریه بعد از انقضای دور طفولیت و اوایل جوانی هرگز تأثیر و فایده ندارد.

بر سیه‌دل چه سود گفتن و عظمی نرود میخ آهنین بر سنگ
از این جهت روح القدس در کتابچه وزیر و رفیق به رسم کریتکا فریاد می‌زند: ای برادران من، ای هم‌وطنان من، به دانش خودتان مغرور مباشید، در حق خودتان مشتبه مشوید، علم تحصیل بکنید، به دایره سیولیزاسیون قدم بگذارید، این دانش که حالا شما دارید اصلاً برای شما ثمره‌ای ندارد و شما را در تشخیص حق از باطل و راست از کج مستغنی نمی‌سازد.^۱ انشاءالله تعالی اگر در دولت ایران از یمن اهتمام وزارت عدلیه آزادی مطلق بر عمل چاپ داده شود مکتوبات کمال‌الدوله و نوشتجات روح‌القدس کلاً بچاپ رسیده فیما بین ملت منتشر گردد. بعد از پنجاه سال مملکت ایران نظیر ممالک منظمه یوروپا خواهد شد. به شرط صاحب سواد بودن عموم ملت و مغایرت و نفاق باطنی از میان ملت سلطنت برداشته شده برای اهل ایران روزگار سعادت و فرخندگی رو خواهد آورد و اخلاف ما نام کمال‌الدوله را و نام روح‌القدس را همیشه با تعظیم و تکریم یاد خواهند کرد. و اگر گفته‌ایشان به رسمیت کریتکا نبوده به رسمت مواعظ و نصایح باشد هزار سال خواهد گذشت، هیچ‌کس به حرف ایشان گوش نخواهد داد. غرض این‌که، مطاع معظم، من نمی‌دانم که برادر عزیز میرزا محمدجعفر کدام الفاظ و عبارات را در کمال‌الدوله شایسته تغییر می‌شمارد؟ به هر چیز که دست بزنی تصنیف از سمت کریتکا می‌افتد. ملایمت و

۱. در فوق صحیفه بعداً نوشته است: از اول پاراگراف تا اینجا.

پرده کشی مخالف شروط کَریتکاست^۱. در کَریتکا ملایمت و پرده کشی امر مشکل است. مثلاً بوقل و رینان تصنیفات خودشان را چطور بنویسند که ملایم و با پرده و بی‌تعرض و واعظانه و ناصحانه و مشفقانه و پدرانانه باشد؟ آن وقت کَریتکا نخواهد شد و نام ایشان را در دنیا کسی نخواهد شنید و تصنیفات ایشان را کسی نخواهد خواند.

به این می‌ماند که شخصی بر بوقل و رینان بگوید که، ای حکما، شما باید تصنیفات خودتان را با ملایمت و پرده کشی و واعظانه و ناصحانه و مشفقانه و پدرانانه نوشته باشید^۲... اگر مراد برادر عزیز میرزا محمدجعفر بعضی الفاظ است که از قلم کمال‌الدوله لاعن بغض، معاذالله از این نیت، بلکه در حالت شور بلاختیار سرزده است، مثل ایرانیان نادان، و ایرانیان خانه‌خواب و امثال ذلک، این قبیل الفاظ را که صفتند در وقت چاپ حذف می‌توان کرد. بغیر از این گونه تغییر جزوی هر نوع سایر تغییر و تحریف در کلمات و عبارات نسخه را از جودت می‌افکند.

محرم مدتیست ناخوش است. لابداً کاغذ را خودم می‌نویسم و از خطم و بی‌سلیقگی‌ام خودم نیز گله‌مندم. باید مرا عفو فرمایید.^۳

۱. در حاشیه نوشته است؛ از اینجا تا انتهای پاراگراف.

۲. بعداً خط زده است؛ از ابتدای پاراگراف تا اینجا

۳. میرزا فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، گردآورنده: حمید محمدزاده. باکو: فرهنگستان

علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ۱۹۶۳، صفحه ۳۴۹ تا ۳۵۵.

مقدمه مترجم

در این عهد ترقی که هرگونه علوم و صنایع از همت ملوکانه و اثر تربیت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه در ممالک ایران خاصه در دارالخلافه تهران مطبوع و منتشر می شد، این فن تیاتر که اصلح و اهم و اول وسیله ترقیات است هنوز در ایران تا به امروز مشهور و به زبان فارسی مسطور و متداول نشده بود. به نام نامی همایون جهانباشان ترجمه شده، عاجزانه به توسط مقربان آستان خورشیدنشان، ذره وار به پایه سریر خلافت مسیر تقدیم نموده به طبع می رساند. امید که به مفاد «لکل جدید لذة» این فن جمیل در نظر ارباب عقول مطبوع و مقبول افتاده، از فوائد مستوره اش خاص و عام بهریاب و از خواندن و شنیدن این سخنان وقت های عزیز خوش و روح های گرامی خشنود گردند و استعین الله بالاتمام.

پیش از آنکه بدانند مقصود از این نگارش چیست، دقیقه ای چند بر این افسانه دقیق شوند انشاءالله در ضمن نیت خالص این بی بضاعت توفیق رفیق و اصل مقصود در نظر تحقیق خوانندگان مشهود و مکشوف خواهد شد.

حکایت

در ایام گذشته دو نفر جوان وارسته را برای تحصیل معرفت هوای مسافرت بر سر افتاده، به عزم جزم راه دارالعلمی را پیش نظر گرفته، ره سپر می شوند. چندی طریق طلب پیموده، در اثنای راه تشنگی غالب و خستگی بر آن افزوده، طالب استراحت و مایل توقف و راحت می گردند. در کنار جاده به چشمه آبی رسیده در نزد همان آب لمحهای آرمیده، دمی آب خورده کمی نشسته از تشنگی و خستگی رسته، حالت تفرج و تماشا پیدا می کنند. تماشاکنان این سو آن سوی آب روان نگران شده، ناگاه در اثنای تفرج چشمشان به سنگ بزرگی که در آن طلسمی به خط پهلوی حجاری شده